

(مقاله پژوهشی)

نقد اشکالات کانت بر برهان امکان و وجوب بر اساس مبانی تقریر سینوی از این برهان

حامد کمیجانی^۱، محمد مهدی گرجیان عربی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۷

چکیده

در تقریر سینوی از برهان امکان و وجوب با تکیه بر بدهمت ثبوت واقعیت و امتناع اجتماع نقیضین و براساس خصیصه امکانی واقعیت خارجی، از وجود واجب رفع تردید می‌گردد. کانت با توجه به خوانش لایب نیتس از این برهان بیان می‌نماید که صرف تردید در قضایای ناظر به واقع و ممکن بودن ایشان، موجب تثبیت واجب نمی‌شود؛ چرا که در وجود واجب نیز همین تردید جاری است. هم‌چنین با توجه به میادیه فلسفه کانت از آن جا که تردید در تمام قضایای واقع نما جایز است، نمی‌توان گزاره قطعی‌ای را پایه برای اثبات واجب قرار داد و چون وجود، وجوب، امکان و علیت بیان‌گر نسب قضایا هستند؛ لذا سخن از امکان خارجی و اثبات وجود واجب در بستر جریان علیت، کلامی ناصواب است. در این مقاله قصد داریم با بهره‌گیری از روش تحلیلی توصیفی به نقد این اشکالات پرداخته و بیان نماییم که در تقریر سینوی، اولاً مراد از امکان، ضروری‌الوجود نبودن واقعیت خارجی است، نه جواز تردید در قضایای واقع نما. ثانیاً اصل ثبوت واقعیت و امتناع اجتماع نقیضین به عنوان دو گزاره واقع نما و یقینی پایه برهان قرار گرفته‌اند. هم‌چنین بر اساس این تقریر وجود، وجوب، امکان علاوه بر نسب موجود در قضایا، می‌توانند از مصادیق خارجی بهره‌مند باشند. لذا تفسیر این مفاهیم به نسب موجود در قضایا از باب سرایت حکم یکی از مصادیق به مفهوم می‌باشد

واژگان کلیدی: برهان وجوب و امکان، امکان ماهوی، امکان احتمالی، اصل ثبوت واقعیت، ابن سینا، کانت

^۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع) Hamekomigani1369@yahoo.com

^۲. استاد تمام عرفان اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع) mmgorjian@yahoo.com

۱. مقدمه

اثبات وجود خداوند بر اساس دلیل عقلی - برهانی و در قالب برهان امکان و وجوب، یکی از دغدغه‌های فیلسوف مسلمان و متکلم مسیحی بوده است. در این برهان بر اساس حالت عدم ضرورت و خصیصه امکانی‌ای که در موجودات محقق است (حال یا با ابطال دور و تسلسل و یا بدون نیاز به ابطال دور و تسلسل) از وجود واجب رفع تردید می‌شود. فارابی نخستین فیلسوفی است که این برهان را مطرح نموده است. او برهان خویش را ساده‌ترین و مختصرترین راه برای اثبات واجب می‌داند. پس از او ابن سینا با روش دیگری برهان مذکور را تقریر کرد. فیلسوفان تابع شیخ در تقریر برهان امکان و وجوب از وی تبعیت کردند. شیخ اشراق سعی نمود که با بیان دیگری این برهان را تقریر کند که چندان موفق نبود. این برهان در دستگاه فکری صدرالمتالهین بر اساس اصالت وجود و فقر وجودی توضیح داده می‌شود و در آن امکان، وصف وجود و به معنای تعلق وجودی و وجود ربطی معلول است که هم حدوثاً و هم بقائاً محتاج وجود مستقل می‌باشد.

در فلسفه غرب نخستین بار این برهان توسط آکوئیناس مطرح گردید. او براساس تقریر ابن رشد و ابن میمون، این برهان را تبیین نمود، که از سوی آکام که فیلسوفی تجربه‌گرا بود و تنها یافته‌های حسی را معتبر می‌دانست، مورد نقد قرار گرفت. در آثار دکارت اثری از این برهان نیست، ولی لایب‌نیس مجدداً با تقریر نوینی این برهان را مطرح کرد. او براساس امکان تردید در برخی از قضایای صادق و ناظر به واقع، بیان نمود که تنها امری که ضرورت این‌گونه قضایا را تأمین می‌کند، اعتقاد به تحقق موجود واجبی است که به این عالم ضرورت بخشیده باشد. تقریر لایب‌نیس نه تنها ابهام را از چهره این برهان بر طرف نکرد بلکه بدان افزود و موجب طرح اشکالاتی از سوی هیوم و کانت گردید. علاوه بر این با تأمل در مبانی فکری کانت می‌توان اشکالاتی را در ارتباط با برهان امکان و وجوب مطرح نمود. در این مقاله قصد داریم به نقد و بررسی اشکالاتی که بر اساس مبانی فکری کانت سازمان یافته و هم چنین اشکالی که از سوی وی مطرح گردیده است، پردازیم. البته از آن جا که با دقت نظر در تقریر سینوی خلل و فرج‌های اشکالات کانت به خوبی نمایان می‌شود، ابتداءً به تبیین تقریر سینوی و مبانی و اصول آن می‌پردازیم و سپس بر اساس مبانی

و اصول ذکر شده به ارزیابی اشکالات کانت خواهیم پرداخت.

ضرورت پرداختن به اشکالات کانت آن‌گاه هویدا می‌شود که بدانیم پاسخ‌گویی به این اشکالات بر اساس مبانیِ تقریر سینوی، بیان‌گر آن خواهد بود که در صورت پیراستن روش عقلی - برهانی از برخی ابهاماتی که در عصر روشنفکری متوجه آن شده است، هم چنان این برهان طریقی متقن برای اثبات وجود خداوند محسوب می‌شود، هر چند در متن چنین پژوهش‌هایی سستی بنیان اصالت تجربه نیز به خوبی آشکار می‌شود. وجه دیگری که پرده از ضرورت چنین پژوهشی کنار می‌زند، آن است که بدانیم گرچه تمام نقدهایی که در مغرب زمین در باب برهان مذکور بیان شده است، منحصر در اشکالات کانت نیست، ولی با تأمل در اصول و مبانیِ تقریر سینوی و پاسخ‌هایی که در ارتباط با اشکالات کانت مطرح می‌شود، می‌توان از آن‌ها نیز تخلص یافت.

بیان اشکالات کانت بر برهان امکان و وجوب با توجه به مبانی فلسفی وی در حوزه مفاهیم فلسفی و نقد و بررسی آن‌ها بر اساس مبانیِ تقریر سینوی امری است که پژوهش حاضر را از سایر پژوهش‌هایی که در آن‌ها سعی شده تنها به اشکال مطرح شده از سوی کانت به تقریر لایب‌نیس از برهان امکان و وجوب، پاسخ داده شود، متمایز نموده و سبب گشته که در این حوزه پژوهشی منحصر به فرد تلقی گردد.

۲. برهان امکان و وجوب در سنت فلسفه اسلامی

یکی از براهین اثبات وجود خداوند در فلسفه اسلامی، برهان امکان و وجوب است که با توجه به برخی آموزه‌های دینی (هم چون غنای ذاتی خداوند و فقر ذاتی و دائمی موجودات و نیاز همیشگی آن‌ها به آن مبدء غنی و حمید) و بر اساس روش عقلی - برهانی شکل گرفته است. نخستین بار این برهان توسط فارابی مطرح گردید. او از دو روش در خدا شناسی سخن گفته است: نخست، روشی است که در آن مخلوقات خداوند ملاحظه می‌شوند و با مشاهده نشانه‌های مخلوقیت آن‌ها به خالق ایشان پی برده می‌شود. دیگری، روشی است که با تدبر در اصل وجود، به وجود بالذات و احکام آن پی برده می‌شود (فارابی،

۱۳۹۶: ۶۲-۶۳). در روش دوم با بهره‌گیری از اصطلاحاتی هم چون وجوب و امکان درصدد اثبات واجب برمی‌آید و بر آن برهان اقامه می‌کند (حسن زاده آملی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۲ و ۳۲).

بعد از فارابی، این ابن سینا است که به دو روش یاد شده در خداشناسی تصریح کرده و روش دوم را بر دیگری ترجیح داده و آن را روش صدیقین خوانده است (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳۳-۳۴). توجه و اهتمام این دو اندیشمند به برهان امکان و وجوب، موجب گشت که سایر فیلسوفان جهان اسلام و متکلمانی هم چون خواجه نصیر الدین طوسی همواره از این برهان جهت اثبات مبدء تعالی بهره بگیرند. این امر سبب گردید که تقریرات متنوعی از این برهان در نزد اندیشمندان جهان اسلام شکل بگیرد. سرانجام در دستگاه فکری حکمت متعالیه این برهان از سوی بنیان‌گذار آن بر اساس مبانی‌ای هم چون اصالت وجود، مجعول بودن وجود و وجود ربطی معالیل سازمان یافت و امکان به عنوان وجود ربطی معالیل نسبت به وجود واجب و وجوب به معنای استقلال وجودی و غناء ذاتی خداوند تفسیر یافت (صدرالمتألهین، ۱۳۹۳، ج ۱: ۱۹۶).

۳. تقریر برهان امکان و وجوب از منظر ابن سینا

ابن سینا در مقام تقریر برهان امکان و وجوب بیان می‌کند که:

الف. به حکم بدهت عقلی تصدیق می‌نماییم که واقعیتی در ظرف خارج متحقق است.

ب. این واقعیت به حکم بدهت عقلی یا موجودی است که وجود برایش ضرورت دارد و یا موجودی است که وجود و عدم برایش ضرورتی ندارند. در صورت اول مطلوب ثابت است و در حالت دوم براساس این حکم عقلی که هر ممکنی در تلبس به وجود محتاج علت می‌باشد، واقعیت مفروض به سبب علتی غیر خودش ایجاد گردیده است.

ج. آن غیری که موجود ممکن محتاج به آن است از دو حالت خارج نیست: یا واجب الوجود است که در این صورت مطلوب ما اثبات می‌شود و یا ممکن الوجود است که در این صورت (از آن جا که نسبت به وجود و عدم لا اقتضاء است) محتاج به موجود ممکن دیگری است که او را ایجاد گرداند و آن موجود ممکن هم نیازمند به موجود ممکن آخری

می‌باشد. لذا با مجموعه و سلسله‌ای از ممکنات مواجه هستیم که مترتب بر هم می‌باشند. د. این سلسله و مجموعه ممکنات (چه متناهی فرض شود و چه غیر متناهی لحاظ گردد) از چهار حالت خارج نیست:

الف. نیازمند به علت نیست. — این حالت ممتنع است؛ زیرا این مجموعه با تحقق آحاد و افراد خود ضرورت می‌یابد (چرا که امری غیر از مجموع کنار هم قرارگرفتن آحاد نیست) و امری که با تحقق یافتن دیگری ضرورت یابد، وجوب ذاتی نداشته و در تحقق خویش محتاج علت می‌باشد.

ب. علت دارد و آن عبارت از مجموع افراد سلسله می‌باشد. — این حالت ممتنع است؛ زیرا این مجموعه چیزی غیر از خود همین مجموع آحاد که علت فرض شده است، نمی‌باشد.

ج. علت دارد و آن عبارت از برخی از افراد مجموعه می‌باشد. — این حالت ممتنع است، زیرا مستلزم ترجیح بلامرجح می‌باشد. سر این مطلب آن است که هرکدام از آحاد را که بخواهیم علت فرض کنیم، علتی دارد که آن علت نسبت به او در علیت نسبت به مجموع سزاوارتر می‌باشد.

د. علت دارد و آن عبارت است از موجودی که خارج از مجموع ممکنات بوده و واجب بالذات می‌باشد. — با ابطال صورت‌های سابق این حالت تثبیت می‌شود (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۵۵۸-۵۶۷).

۳-۱) مبانی تقریر سینیوی

تقریر ابن سینا بر پایه برخی از اصول و مبانی ای سازمان یافته است که عبارتند از:

الف. گزاره «واقعیت موجود است.» یک قضیه بدیهی و ضروری الصدق می‌باشد. لذا ابن سینا استدلال خویش را بر پایه این اصل بدیهی بنیان نهاده است و واقعیت خارجی را نقطه آغاز استدلال خود قرار داده است. بنابراین تقریر صدرا از برهان شیخ که در آن مفهوم موجود را نقطه آغاز استدلال ابن سینا قرار داده است، ناصواب محسوب می‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۳۹۳، ج ۶: ۲۵-۲۶).

ب. گزاره « اجتماع دو نقیض ممتنع است. » یک قضیه بدیهی و ضروری الصدق می‌باشد. لذا ابن سینا بر اساس آن حکم می‌کند که واقعیت خارجی یا ممکن است و یا واجب و اگر ممکن است، خود یا ممکن دیگر بدون آن که به موجود واجبی ختم شود، نمی‌تواند تأمین‌کننده تحقق آن گردد.

ج. امکان در تقریر سینوی به معنای امکان خاص می‌باشد، نه امکان احتمالی که عبارت است از تردید در وجود و عدم شیء. امکان خاص در این تقریر به معنای عدم ضرورت ذاتی واقعیت خارجی نسبت به وجود و عدم می‌باشد.

د. وجوب در تقریر سینوی به معنای ضرورت وجود و تحقق، به عنوان یک وصف عینی، برای موجود خارجی بوده و حاکی از آن است که برای تحقق به علت نیازمند نیست.

و. مجموع ممکنات یک امر عینی و حقیقی نبوده و هویتی ممتاز از آن‌ها ندارد. لذا نباید گمان شود که شیخ از وصف امکان‌آحاد ممکنات به ممکن بودن مجموع آن‌ها به عنوان امری مغایر با ایشان، منتقل گشته است. بنابراین اشکال غزالی که معتقد است شیخ از مغالطه ترکیب بهره برده است، صحیح نمی‌باشد (غزالی، ۱۳۷۷: ۱۴۴). در مغالطه ترکیب بیان می‌شود که چون اجزاء یک وصفی دارند، کل نیز واجد آن وصف می‌باشد (حلی، ۱۳۶۳: ۲۷۹).

ه. اثبات وجود واجب نیازمند ابطال دور و تسلسل نیست، بلکه تأمل در خاصیت امکانی و عدم ضرورت ذاتی و به تعبیر دیگر بطلان ذاتی ممکنات خارجی، تحقق موجود ضروری الوجودی را ایجاب می‌کند که مصحح تحقق آن ممکنات محسب می‌شود.

۴. تقریر برهان امکان و وجوب از منظر لایب نیتس

لایب نیتس معتقد است که در هر حکم صادقی محمول در موضوع نهفته است. از این رو هر آن چه که بتوان در ارتباط با جوهری بیان کرد، از ماهیت آن جوهر سرچشمه می‌گیرد. هم چنین کلیه روابط آن شیء با اشیاء دیگر نیز باید از ماهیت آن جوهر سرچشمه گرفته و نسبت به آن درونی باشد (پل ادوارز، ۱۳۷۱: ۲۰-۲۱). این اعتقاد که در هر حکم صادقی محمول در موضوع نهفته است، به این معنا است که تمام قضایای صادق تحلیلی هستند. با این وجود او قائل به تفاوت‌هایی در خود این قضایای صادق نیز می‌باشد. لایب

نیتس قضایای صادقی را که محمول آن‌ها عین موضوع باشد، مجرای اصل عدم تناقض می‌داند و صدق و ضرورت این قضایا را از آن جهت می‌داند که محمول در موضوع مأخوذ است و عین آن می‌باشد. او قضایای صادقی را که محمول در آن‌ها مغایر با موضوع باشد به دو قسم تقسیم می‌نماید:

الف. قضایای ضروری: قضایایی که رابطه ضروری محمول و موضوع با تحلیل یافت می‌شود و این تحلیل که با وسایطی محدود انجام می‌شود، عینیت و هویت محمول و موضوع را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که محمول در موضوع قضیه أخذ شده است. لذا در نگاه لایب‌نیتس ضرورت، وصف قضایای تحلیلی می‌باشد.

ب. قضایای غیر ضروری (که ممکن هستند): قضایایی که مانند قضایای ضروری مبتنی بر اصل هویت هستند و محمول آن‌ها در معنای موضوع أخذ شده است و لیکن ویژگی این دسته از قضایا آن است که با وسایطی محدود نمی‌توان اشمال موضوع قضیه را نسبت به محمول نشان داد. در این قضایا مراحل و وسایطی که برای تبیین اشمال موضوع نسبت به محمول نیاز است، نامحدود می‌باشد. لایب‌نیتس این دسته از قضایا را ترکیبی و ممکنه می‌خواند. امکان در تحلیل فوق وصفی نیست که مربوط به نفس نسبت میان موضوع و محمول باشد، بلکه وصفی است که در مرحله تبیین بر نفس کسی وارد می‌شود که قصد شناخت و معرفت قضیه را دارد. این معنا از امکان غیر از امکان ماهوی یا امکان خاص است و با امکان به معنای احتمال مناسبت دارد. امکان احتمالی وصف آن دسته از معرفت‌ها و قضایایی است که انسان قطع به صحت آن‌ها ندارد.

لایب‌نیتس بر اساس اصل جهت کافی معتقد است که هیچ امری بدون جهت و دلیل کافی محقق نمی‌شود. لذا تنها با اعتقاد به وجود خداوند و ضروری بودن قضیه «الواجب موجود» می‌توان ضرورت قضایای ممکنه‌ای که از واقع گزارش می‌دهند و صادق اند را تأمین نمود (لایب‌نیتس، ۱۳۷۵: ۱۲۵).

بر این اساس لایب‌نیتس امکان را به معنای جهل ما نسبت به صدق یک قضیه و وجوب را به ضروری بودن محمول برای موضوع تفسیر می‌کند. او قضیه «الواجب موجود» را به

جهت تأمین ضرورت و وجوب قضایای ممکنه‌ای که از واقع گزارش می‌دهند و دلیل کافی بر صدق آن‌ها نداریم، قضیه‌ای ضروری می‌داند.

روشن است که این نحو از تقریر نه تنها ابهامات و اشکالات مرتبط با تقریر آکوئیناس را در آن دوران که عصر ظهور تجربه‌گرایی است، برطرف نکرد، بلکه بر آن‌ها افزود و موجب گشت اشکالات جدیدی از سوی فیلسوفانی هم چون هیوم و کانت در ارتباط با برهان امکان و وجوب مطرح گردد.

۵. اشکالات کانت بر برهان امکان و وجوب

کانت با این که در سنت عقل‌گرایی رشد کرده بود با نوشته‌های هیوم از خواب جزم‌گرایی بیدار شد (کانت، ۱۳۶۷: ۱۸۹). او علم را متوقف بر تجربه می‌داند، ولی این بدان معنا نیست که وی تجربه را علت تامه بداند و تمام سهم را بدان بدهد، بلکه علم را ترکیبی می‌داند از آن چه از راه مدرکات حسی به دست می‌آید و آن چه عقل از خود بر آن می‌افزاید (بزرگمهر، ۱۳۶۲: ۲۰۷). کانت بین دو مرحله از کار ذهن، یعنی بین صورت حساسیت و قوه فاعله فرق می‌گذارد و بیان می‌کند که با شهودهای محض نمی‌توان احکام کلی داشت، بلکه به قوه فاعله نیز نیاز می‌باشد. او فراهم آورده شهود را کار حواس و فکر کردن و حکم کردن را کار قوه فاعله می‌داند و همان طور که حساسیت، واجد عناصر مقدم بر تجربه می‌باشد (یعنی زمان و مکان) که صورت و قالب شهود هستند، فاعله نیز واجد مقولاتی مقدم بر تجربه است که صورت و قالب کلیت آفرین برای احکام محسوب می‌شوند. وحدت، کثرت، وجود، علت، ایجاب، سلب، امکان و وجوب از جمله این مقولات هستند (کانت، ۱۳۶۷: ۱۴-۱۵ و ۱۴۳-۱۴۷).

از طرف دیگر او کار قوه فاعله را در محدوده حساسیت صحیح می‌شمارد، ولی خارج از آن را بیهوده می‌داند. لذا فلسفه را از آن رو که به تأمل در امور فراحسی و ماوراء زمان و مکان تفسیر می‌نمود، علمی بی‌ثمر تلقی می‌کرد. به همین جهت از منظر وی احکام فلسفی جدلی الطرفین هستند و کار عقل در خارج از محدوده زمان و مکان و امور غیر زمانی و غیر مکانی، عملی بلند پروازانه است (همان: ۱۸-۱۹ و ۱۵۹-۱۶۱). لذا تلاش برای

اثبات وجود خداوند و اقامه دلیل بر آن را مثمر ثمر نمی‌دانست و از این جهت براهین اثبات وجود خداوند را منسوخ شده تلقی می‌کرد.

کانت به تبع هیوم در مواجهه با برهان امکان و وجوب با توجه به تقریر لایب‌نیتس، اشکالی را مطرح می‌نماید. علاوه بر این با تکیه بر مبانی فکری وی می‌توان سه اشکال دیگر را به این استدلال وارد نمود.

۵-۱) نقد اول :

لایب‌نیتس برای گریز از شک و تردید موجود در قضایای غیر تحلیلی که از واقع خبر می‌دهند (یعنی همان قضایایی که وی آن‌ها را امکانی می‌نامد) بیان نمود که باید وجود یک واجبی را در خارج مفروض گرفت. موجود واجبی که اولاً ضروری الوجود است و ثانیاً مبدء ضرورت بخش عالم است. با قبول این که مبدئی وجود دارد که با اراده ذاتی خود منشاء صدور عالم است، ضرورتی که به دنبال آن در هنگام خبر دادن از وقایع خارجی هستیم، تامین می‌شود؛ زیرا با این فرض، صدور عالم موجود از بین انحاء دیگر از عوالم که وجود آن‌ها نیز محل تردید است، ضروری خواهد بود.

کانت ناظر به تقریر لایب‌نیتس بیان می‌کند که ذهن پس از مواجهه با قضایای تجربی برای تبیین آن‌ها، مفهوم واجب الوجود را اعتبار می‌نماید. پس از فرض واجب الوجود، ذهن سلسله‌ای از قضایای ترکیبی و تحلیلی را پیرامون آن شکل می‌دهد، لکن باید توجه داشت که این قضایا و تصورات تأییدی بر تحقق واجب الوجود در خارج نیستند (کانت، ۱۳۶۷ : ۶۶۶-۶۸۰). منشاء اشکال کانت آن است که گمان می‌کند برهان امکان و وجوب مقصودش برطرف کردن جهل ما نسبت به قضایای خارجی و تجربی می‌باشد. لذا این اشکال را مطرح می‌نماید که خود وجود واجب امری مردد و غیر ثابت است و نمی‌توان بر پایه آن جهل نسبت به قضایای ممکنه را رفع نمود.

روشن و هویدا است که بر طبق تفسیری که لایب‌نیتس از امکان و قضایای ممکنه دارد، برداشتی که کانت از تقریر وی دارد، کاملاً طبیعی بوده و نقدی که مطرح می‌کند خالی از اشکال است.

۵-۲) نقد دوم :

تحلیلی که کانت از فرآیند فهم و شناخت ارائه می‌دهد موجب محال بودن إحراز مطابقت و صدق قضایای حاکی از خارج می‌گردد. زیرا از دیدگاه کانت اشیاء هم چنان که در واقع هستند بر ما پدیدار نمی‌شوند و خود ذهن در فرآیند ادراک آن‌ها نقش فعالانه دارد. او قائل است که برای شناخت دو امر لازم می‌باشد:

الف. شهودکه به معنای آن چیزی است که از طریق احساس در قالب زمان و مکان خاص، از اشیاء خارجی ادراک می‌کنیم. در فرآیند شهود، تصویرهای جداگانه و بی‌ربط از اشیاء در قالب زمان و مکان خاص که دو لباسی‌اند که ذهن بر اندام اشیاء می‌پوشاند، ادراک می‌گردد.

ب. اطلاق مقولات. مقولات مفاهیمی‌اند که پیش از تجربه در ذهن وجود دارند و ذهن با به‌کارگیری آن‌ها و در قالب آن‌ها میان اشیاء قضیه تشکیل می‌دهد تا ایشان را به نحو اموری منضبط و مرتبط درک نماید.

فرآیند شناخت و فهم تنها پس از طی کردن این دو گام صورت می‌پذیرد. لذا زمان و مکان و هم چنین مقولات، افزوده‌های ذهن بر تجربه می‌باشند و می‌توانیم آن‌ها را به عینک‌های رنگینی تشبیه کنیم که تنها از طریق آن‌ها و به رنگ آن‌ها می‌توانیم اشیاء را ادراک نماییم. بنابراین این چنین نیست که ما اشیاء را چنان‌که در واقع هستند ادراک کنیم و هرگز نمی‌توانیم قضیه‌ای تشکیل داده و حکم کنیم واقع هم چنان است که این قضیه گزارش می‌دهد (کانت ۱۳۶۷: ۱۴۳-۱۴۷).

لذا برطبق مبنای کانت در مبحث شناخت، هرگز در برهان امکان و وجوب قادر نخواهیم بود با سنگ بنا قراردادن یک قضیه قطعی و صادق از وجود واجب رفع تردید نمائیم.

۵-۳) نقد سوم :

کانت قضایا را بر حسب جهت به سه قسم تقسیم می‌کند: الف. ظنی (احتمالی) ب. وقوعی ج. ضروری. او وجود و عدم را مقولاتی مرتبط با احکام وقوعی می‌داند که بیان‌گر جهت آن‌ها می‌باشند؛ زیرا در این قضایا یا از وجود محمول برای موضوع و یا از عدم آن

خبر داده می‌شود. لذا وجود در مدار حکم و جهت قضیه مطرح می‌شود و نمی‌تواند معنای محمولی داشته باشد، بلکه صرفاً معنای رابطی‌ای است که بیان‌گر نسبت میان موضوع و محمول می‌باشد و خود در جایگاه موضوع و محمول واقع نمی‌گردد (همان: ۱۴-۱۵).

بر طبق مبنای کانت در ارتباط با مقوله وجود، نمی‌توان وجود را به عنوان امری عینی برای چیزی اثبات کرد و از وجود داشتن او سخن گفت؛ زیرا وجود صرفاً بیان‌گر نسبت موجود در قضایای وقوعی می‌باشد و هویتی مفهومی دارد. به همین جهت سخن از اثبات وجود خداوند در قالب برهان امکان و وجوب و إقامة دلیل بر این مطلب، کلامی ناصواب محسوب می‌شود.

۵-۴) نقد چهارم:

از منظر کانت ضرورت مقوله‌ای است که بیان‌گر نسبت میان موضوع و محمول در قضایای یقینی می‌باشد و قالب و صورتی است که ذهن برای تشکیل قضیه یقینی از آن بهره می‌برد. هم چنین امکان مقوله‌ای است که بیان‌گر نسبت میان موضوع و محمول در قضایای ظنی و علیت مقوله‌ای است که بیان‌گر نسبت میان مقدم و تالی در قضایای شرطی هستند و هم چون ضرورت، قالب و صورتی محسوب می‌شوند که ذهن برای تشکیل قضیه ظنی و قضیه شرطی از آن‌ها بهره می‌برد (همان: ۱۴۳-۱۴۷).

بنابراین ضرورت، امکان و علیت، وصف عینی نیستند و هویتی مفهومی دارند. لذا نمی‌توان از وصف و خصیصه امکانی یک موجود در خارج بر اساس جریان علیت به موجودی منتقل شد که دارای وصف ضرورت می‌باشد.

۶. پاسخ به نقدهای کانت بر مبنای تقریر سینیوی

هرچند وجود اشکالات مذکور در ارتباط با برهان امکان و وجوب، سرنوشت این برهان را در مغرب زمین تغییر داد و موجب افول این برهان گردید، ولی با تأمل در اصول و مبانی این برهان در سنت فلسفه اسلامی و خصوصاً با توجه به تقریر سینیوی، می‌توان از این اشکالات رهایی جست.

۶-۱) پاسخ نقد اول:

اشکال کانت گرچه بر برهانی که با مبانی لایب‌نیتس شکل گرفته باشد، وارد است، لکن بر برهانی که از امکان ماهوی استفاده کند و از خلط آن با امکان احتمالی بپرهیزد، وارد نمی‌باشد. زیرا برهان در این صورت با تردید و شک نسبت به قضایای تجربی و حقایق واقعی آغاز نمی‌شود، بلکه با حکم ضروری شکل می‌گیرد. آن حکم عبارت از اصل ثبوت واقعیت می‌باشد. قضیه‌ای که از اصل واقعیت خبر می‌دهد، از سنخ قضایای تحلیلی نیست، بلکه قضیه‌ای است که نظر به واقعیت عینی دارد و به همین اعتبار نیز (یعنی به حمل شایع) ضرورت صدق دارد. کانت نیز نمی‌تواند ضرورت صدق این قضیه را نپذیرد؛ زیرا لاًقل واقعیت خود و ذهن خویش و مقولات حاضر در ذهن را می‌پذیرد و گرنه اصل مدعای خود را نقض نموده است. حضور این قضیه در تقریر سینوی از برهان امکان و وجوب، پیوند برهان را با قضایای حقیقی و عینی تأمین می‌کند و مانع از آن می‌شود که برهان در مدار مفاهیم و قضایای ذهنی سازمان پیدا کند. در برهان لایب‌نیتس واقعیت، موضوع بحث نیست، بلکه موضوع بحث، قضایای ممکنه‌ای است که در ذهن ثابت‌اند و صدق آن‌ها در معرض تردید می‌باشد، لکن در برهان سینوی واقعیت خارجی که به حکم ضروری ثبوت آن پذیرفته شده است، محل بحث می‌باشد. واقعیت خارجی پس از علم به اصل آن به حکم ضرورت از دو حال خارج نیست:

الف. تحقق و ثبوتش مقتضای ذاتش است.

ب. به حسب ذاتش اقتضائی برای تحقق و ثبوت ندارد.

از حالت اول تعبیر به وجوب ذاتی و از حالت دوم تعبیر به امکان ماهوی می‌کنند. لذا امکان و وجوب وصف همان واقعیت خارجی تلقی می‌شوند. کسانی که برهان امکان و وجوب را بر اساس علم تفصیلی نسبت به واقعیتی که دارای وصف امکانی است، سازمان می‌دهند، بر خلاف پندار لایب‌نیتس، برای رفع تردید خود نسبت به وجود واقعیت ممکن به اقامه برهان نمی‌پردازند. آنان هرگز درصدد نیستند که با فرض واجب، علم خود را به ممکن توجیه کنند. ایشان به اصل واقعیت ممکن و وصف امکانی او علم یقینی و ضروری دارند؛ زیرا بر اساس اصل امتناع اجتماع دو نقیض روشن است که اگر واقعیت مزبور دارای وصف

و جوب نباشد، لاجرم واجد وصف امکان خواهد بود. (کانت نیز نمی تواند صدق این اصل را نپذیرد؛ زیرا در غیر این صورت باید هم اصل مدعای خویش و هم نقیض آن را بپذیرد و جزمیتی در اثبات مدعای خویش و رد نقیض آن نداشته باشد، که این امر مستلزم نقض مدعای وی از سوی خودش خواهد بود.) حال آنان در صدد هستند به واسطه این علم ضروری، تردید خود را نسبت به وجود واجب برطرف کنند. واقعیت ممکن، از احتیاج و نیاز خود خبر می دهد. این احتیاج و نیاز مربوط به اصل موجود شدن او است. و چون در وجود و واقعیت آن تردیدی نیست، در ضرورت تأمین آن نیز تردیدی نیست. لذا واقعیت خارجی یا خود واجب است و یا موجودیتش از ناحیه واجب دیگری تأمین می شود.

۶-۲) پاسخ نقد دوم:

پایه و اساس اشکال دوم، مرد بودن و قطعی نبودن قضایای ناظر به واقع می باشد. حال آن که با رجوع به سخنان کانت در می یابیم که خود او هم راه فهم واقع را به طور کلی مسدود نمی بیند. هرچند وی متوجه این نکته نبوده و بدان إذعان نکرده است. این امر به این جهت است که وقتی کانت از حضور نومن خبر می دهد و غیر قابل شناخت بودن آن را اعلام می کند، به دو قضیه ضروری الصدق إذعان نموده است. یکی قضیه ای که از اصل ثبوت واقعیت و دیگری قضیه ای که از غیر قابل شناخت بودن آن خبر می دهد. لذا راه فهم خارج به طور کامل بسته نیست. حال وقتی در تقریر سینوی از برهان امکان و وجوب نظر می کنیم، در می یابیم که این چنین نیست که این برهان به پاره ای از قضایای واقع نما که صدقشان مُحَرَز نیست، تکیه کرده باشد و در صدد باشد به منظور رفع جهل از این قضایا موجود واجبی را فرض نماید. بلکه این برهان بر اساس ثبوت اصل واقعیت که صدق آن ضروری می باشد، بنیان نهاده شده است. بر اساس ضروری الصدق بودن ثبوت واقعیت در ظرف خارج، تمام احکامی که در ارتباط با واقعیت مطرح می گردد (مانند خارج نبودن آن، براساس اصل امتناع اجتماع دو نقیض، از دو حالت وجوب و امکان و ضرورت تأمین وجود ممکن از ناحیه موجود واجب) به خارج راه پیدا می کنند و ضروری بودن آنها نیز صرفاً ضرورتی ذهنی تلقی نمی گردد، بلکه هم چون ثبوت اصل واقعیت، از ضرورتی

خارجی و عینی بهره‌مند خواهند شد. همان طور که ملاحظه می‌شود منشاء این اشکال و اشکال سابق یک امر واحد است، و آن عبارت است از این توهم که قضایای مطابق با واقع نمی‌توانند ضروری و قطعی باشند و تردید در آن‌ها همواره جایز خواهد بود. حال آن‌که بدیهیات در مدار حمل اولی تنها جریان ندارند و می‌توان قضایای ناظر به واقعی را یافت که ضرورتاً صادق هستند. ثبوت واقعیت و امتناع اجتماع دوقیض، دو اصل ناظر به واقع و بدیهی هستند که تقریر سینوی بر اساس این دو اصل، بنیان نهاده شده است. کانت نیز نمی‌تواند منکر این دو اصل باشد و یا در صدق آن‌ها تردید نماید؛ زیرا اصل واقعیت را پذیرفته که از غیر قابل شناخت بودنش سخن می‌گوید و هم چنین نقیض مدعای خود را نمی‌پذیرد و این احتمال را نمی‌دهد که هم مدعایش و هم نقیض آن بتوانند صادق باشند.

۳-۶) پاسخ نقد سوم:

وجود، مفهومی بدیهی و آشکار است که دارای مصادیق متفاوتی می‌باشد. برخی از مصادیق آن مربوط به قضایا بوده و صرفاً معنایی‌ای حرفی محسوب می‌شوند که میان موضوع و محمول ربط برقرار می‌کنند و برخی از مصادیق دیگر آن، حقایق عینی و خارجی‌ای هستند که در قالب قضایای هلیه بسیطه از آن‌ها گزارش داده می‌شود و در این قضایا در جایگاه محمول استقرار می‌یابند. لذا سزاوار نیست که در مفهوم وجود خصوصیت برخی از مصادیق آن (یعنی وجودات رابط موجود در قضایا) لحاظ‌گردد و گمان شود وجود تنها ارتباط دهنده میان موضوع و محمول محسوب می‌شود. بنابراین در این اشکال میان مفهوم و مصداق خلط شده است و حکم برخی از مصادیق به مفهوم سرایت داده شده است.

در تقریر سینوی نیز وقتی از وجود ممکن یا وجود واجب سخن گفته می‌شود، مقصود وجود عینی و خارجی است که در قالب قضیه هلیه بسیطه از آن خبر داده می‌شود. وجود عینی و خارجی‌ای که بر اساس برخی اصول بدیهی از آن گزارش داده می‌شود و بیان می‌گردد که واقعیتی وجود دارد و این واقعیت موجود یا واجب الوجود است و یا ممکن الوجودی است که به واجب منتهی می‌گردد. لذا در تقریر سینوی قوه فاهمه درصدد است که با پایه قرار دادن برخی اصول بدیهی و واقع نما از وجود عینی و خارجی خبر بدهد.

۴-۶) پاسخ نقد چهارم :

ضرورت، امکان خاص و علت، عناوین و مفاهیم عامی دارند که نسب موجود در قضایا یکی از مصادیق ایشان محسوب می‌شوند. با پایه قراردادن برخی گزاره‌های بدیهی و واقع نما که قابل تجربه نیستند (یعنی اصل ثبوت واقعیت و امتناع اجتماع دو نقیض) می‌یابیم که واقعیت خارجی یا ضروری الوجود است و یا ممکن الوجود می‌باشد. در صورت اول علت و در حالت دوم معلول است. لذا این عناوین از مصادیق عینی و خارجی نیز بهره‌مند هستند. در فرض مذکور هرچند این مصادیق عینی قابل تجربه نیستند، ولی در خارج موجودند و مقصود از تحقق ایشان صرف اتصاف واقعیت خارجی به آن‌ها می‌باشد (سبزواری، ۲۰۱۱، ج ۲: ۱۶۴-۱۶۹)، که این اتصاف را قوه فاعله بر اساس اصول بدیهی مذکور درک می‌نماید. اصول بدیهی‌ای که انکار آن‌ها از سوی هر اندیشمندی موجب نقض مدعایش می‌گردد.

در تقریر سینوی از برهان امکان و وجوب با پایه قراردادن اصول بدیهی‌ای هم‌چون ثبوت واقعیت و امتناع اجتماع دو نقیض و بر اساس خصیصه امکانی واقعیت خارجی و ضرورت تأمین وجود آن از سوی علت فاعلی، از تحقق موجودی که ضروری الوجود است، پرده تردید کنار زده می‌شود.

لذا در این اشکال نیز هم‌چون اشکال سابق، خصوصیت برخی از مصادیق یک مفهوم در خود آن مفهوم أخذ شده است و این در واقع خلط میان مفهوم و مصداق و سرایت حکم مصداق به مفهوم می‌باشد.

با نظر به اشکالات و پاسخ‌های مطرح شده، روشن می‌شود که کانت از آن‌جا که اصل را در فرآیند شناخت به تجربه اختصاص داده است، تمام کارکردهای قوه فاعله را نتوانسته اصطیاد کند؛ زیرا قوه فاعله می‌تواند ضروری بودن برخی گزاره‌های واقع نما (هم‌چون اصل ثبوت واقعیت و اصل امتناع اجتماع دو نقیض) را که قابل تجربه نیستند، ادراک نماید. هم‌چنین قادر است با پایه و اساس قراردادن این گزاره‌ها از وجود عینی و اتصاف آن به اوصافی که از دسترس تجربه خارج‌اند، خبر بدهد. لذا انحصار فرآیند فهم و شناخت به

تجربه و گزارش از حقیقت ذهن، ادراک و مفاهیم که خود هیچ‌گونه پشتوانه تجربی ندارد، موجب گشت‌که کانت به تمام کارکردهای فاهمه توجه ننماید و راه اثبات وجود واجب را مسدود قلمداد نماید.

نتیجه‌گیری

کانت در اشکال به برهان امکان و وجوب بیان می‌کند که اولاً از صرف تردید در قضایای ناظر به واقع نمی‌توان از وجود واجب رفع تردید نمود؛ زیرا در مورد وجود واجب نیز همین تردید جریان دارد. ثانیاً از آن جا که در فرآیند شناخت، اشیاء را آن گونه که در واقع هستند درک نمی‌کنیم، بلکه ایشان را آن طور که بر ما پدیدار می‌گردند ادراک می‌نمائیم، هرگز قادر نخواهیم بود با سنگ بنا قراردادن یک قضیه ضروری الصدق و مطابق با واقع از وجود واجب رفع تردید کنیم. ثالثاً وجود، صرفاً نسبت موجود در قضایای وقوعی است و محمول واقع نمی‌شود؛ لذا نمی‌توان وجود را به عنوان محمول برای خداوند تثبیت نمود. رابعاً وجوب، امکان و علیت صرفاً بیان‌گر نسبت موجود در قضایای یقینی، ظنی و شرطی هستند و لذا نمی‌توان از امکان به عنوان وصف خارجی، با تکیه بر جریان علیت در ظرف خارج، به وجوب عینی یک موجود منتقل شد.

پاسخ آن است که :

اولاً امکان در تقریر سینوی به معنای عدم ضرورت ذاتی واقعیت خارجی‌ای است که اصل ثبوت آن را به حکم بدیهی عقل پذیرفته‌ایم. لذا مستدل در صدد است با تکیه بر خصیصه واقعیت خارجی از وجود واجب رفع تردید نماید.

ثانیاً در تقریر سینوی با اتکاء بر اصل ثبوت واقعیت خارجی و امتناع اجتماع دو نقیض، که دو قضیه ناظر به واقع و بدیهی هستند و تکذیب آن‌ها از سوی کانت موجب نقض مدعایش خواهد شد، از وجود واجب رفع تردید می‌گردد.

ثالثاً وجود یک مفهوم عامی دارد که دارای دو نوع مصداق است :

الف. نسبت موجود در قضایای وقوعی

ب. وجود عینی و خارجی.

حال در تقریر سینوی مقصود اثبات وجود عینی و خارجی برای واجب می‌باشد. لذا در اشکال سوم حکم برخی از مصادیق به مفهوم وجود سرایت داده شده است که امری ناصواب می‌باشد.

رابعاً وجوب، امکان و علیت دارای مفاهیم عامی هستند که واجد دو نوع مصداق می‌باشند:

الف. نِسَب موجود در قضایا

ب. وجوب، امکان و علیتی که در خارج تحقق دارند و موجودات عینی به آنها اتصاف می‌یابند.

حال در تقریر سینوی با پایه قرار دادن برخی قضایای بدیهی هم‌چون ثبوت واقعیت و امتناع اجتماع دو نقیض، مستدل در صدد است از خصیصهٔ امکانی واقعیت خارجی و ضرورت تأمین تحقق آن از سوی دیگری، از وجود موجودی که به وجوب اتصاف دارد، رفع تردید نماید.

منابع

- ابن سینا ، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، *المبدأ و المعاد* ، تهران : دانشگاه تهران .
- بزرگمهر، منوچهر (۱۳۶۲)، *فلسفه نظری*، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی.
- پل ادواردز (۱۳۷۱)، *دائرة المعارف فلسفی*، ترجمه علی رضا مجالی نسب، قم: مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۹)، *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*، چاپ سوم، تهران: رجا.
- حلی، جمال الدین (۱۳۶۳)، *الجواهر النضید*، شرح علامه حلی، قم: بیدار.
- سبزواری، ملا هادی (۲۰۱۱)، *غرر الفرائد*، بیروت: موسسه التاریخ العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمد ابراهیم (۱۳۹۳)، *الحکمه المتعالیه*، چاپ پنجم، قم: طلیعه ی نور.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۹۱)، *شرح الاشارات و التنبیها*، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب.
- غزالی، محمد (۱۳۷۷)، *تهافت الفلاسفه*، تهران: شمس تبریزی.
- فارابی، محمد بن محمد (۱۳۹۶)، *فصوص الحکم*، تحقیق محمد حسن آل یس، چاپ دوم، قم: بیدار.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۷)، *تمهیدات*، ترجمه حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۶۲)، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- لایب نیتس (۱۳۷۵)، *مونادلویزی*، ترجمه یحیی مهدوی، چاپ اول، تهران: خوارزمی.

Criticism of Kant's problems on the proof of possibility and necessity based on the principles

Hamed komijani¹ , Mohamad Mahdi Gorjian²

Abstract

In Sino's interpretation of the proof of possibility and obligation, based on the immediacy of proving reality and the refusal of the community of contradictions, and based on the possible feature of external reality, doubt is removed from the existence of obligation. According to Leibniz's reading of this proof, Kant states that it only doubts the observer's theorems. The reality and possibility of them does not make it mandatory; Because the same doubt exists in the existence of the obligation. Also, according to the field of Kant's philosophy, since it is permissible to doubt all factual propositions, a definitive proposition cannot be used as a basis for obligatory proof, and since existence, necessity, possibility, and causality express the relationship of propositions; Therefore, talking about the external possibility and proving the existence of the obligatory in the context of the flow of causality is inappropriate. In this article, we are going to criticize these problems by using the descriptive analytical method and state that in Sino's interpretation, first of all, the meaning of possibility is the non-existence of external reality, not the permission to doubt the facts. Secondly, the principle of proof of reality and the refusal of the community of contradictions have been placed as two realistic and certain propositions as the basis of the proof. Also, based on this interpretation, existence, obligation, and possibility can benefit from foreign examples in addition to the relationship found in cases. Therefore, the interpretation of these concepts according to the ratio existing in the cases regarding the spreading of the ruling is one of the examples of the concept of Sineu's interpretation of this proof .

Key words: Argument of necessity and possibility, substantive possibility, probable possibility, principle of proof of reality, Ibn Sina, Kant

¹ . PhD student of Islamic Philosophy and Theology, Baqerul Uloom University

² . Professor of the Department of Islamic mysticism, Baqerul Uloom University